

برکرانه ها

کری نی
محمد

مقدس رفته بودند و به این زودی‌ها باز نمی‌گشتند. آری، درست حدس زدید دزدی وارد خانه شده و مشغول دزدیدن اسباب واثاثیه حاج رمضان بود. صادق می‌خواست فریاد بزند: دزد، دزد! اما این کار را نکرد. در عوض، خود را مخفیانه به بالای خانه همسایه رساند و از نزدیک شاهد حرکات دزد بود. قلب صادق به شدت می‌تپید و حساسی ترسیده بود. گویا زبانش بند آمده بود و نمی‌دانست چه کار باید بکند!

خوب نگاه کرد تا شاید دزد را شناسایی کند. آری، او را شناخت. دزد، کسی جز منوچهر نبود که چندی پیش از زنان آزاد شده بود. لحظاتی بعد، صادق مشاهده کرد که، منوچهر چند قالیچه کوچک را برداشت و آهسته از خانه خارج شد. او قالیچه‌ها را در باغ روبه‌رو و در زیر چوب‌ها پنهان کرد، تا بعداً از باغ خارج کند. منوچهر به‌زودی در میان تاریکی شب گم شد.

صادق با چند پرسش روبه‌رو شده بود و نمی‌دانست چه بکند: اول آنکه، آیا قالیچه‌های ربوده شده را به صاحبش، یعنی حاج رمضان باز گرداند؟ دوم آنکه، با منوچهر که مرتکب دزدی شده است، چگونه رفتار کند؟ آیا فردا صبح آبرویش را میان مردم روستا ببرد؟ آیا با خود او صحبت کند و بگوید که او از دزدیش اطلاع دارد؟ آیا ... این پرسش‌ها ذهن او را مشغول کرده بود. او نقشه‌ای کشید و تصمیمی گرفت و صبح هنگام نقشه‌اش عملی کرد.

وقتی هوا کمی روشن شد، صادق فوراً از منزل خارج شد و قالیچه‌های مخفی شده را از باغ خارج کرد و آنها را در انبار منزل خودشان پنهان کرد، تا هر وقت حاج رمضان از سفر برگردد، آنها را به او بازگرداند. ضمناً در نامه‌ای کوتاه خطاب به منوچهر نوشت:

به نام خدای مهربون
آقا منوچهر، سلام!

از اینکه از زنان آزاد شده‌ای خوشحالم. امیدوارم راه درست زندگی را یاد گرفته باشی. من یکی از نوجوانان این روستا هستم. متأسفانه شب گذشته، کار نادرست دیگری از تو سرزد. من از کار تو آگاه هستم، اما قضیه تو را هیچ‌گاه به مردم روستا نمی‌گویم. من به آبروی تو احترام می‌گذارم. هرگاه توبه کنی، خدای مهربان توبه بندگان را می‌پذیرد.

دوستدارت، یکی از نوجوانان روستا
صادق به سرعت نامه را به درون خانه منوچهر انداخت. او خوشحال بود که توانسته است جلو یک دزدی را بگیرد، و اموال دزدیده شده را به صاحبش بازگرداند. از طرف دیگر، امیدوار بود که منوچهر توبه کند.

آری، اسلام به ما می‌آموزد که نباید اسرار دیگران را فاش کنیم، و هرگاه بتوان بدون مراجعه به کلانتری و مراجع قضایی مال غصب‌شده را به صاحبش بازگرداند، باید چنین کرد. چنانچه گرفتن حق یا جلوگیری از تجاوز مجدد، جز از طریق آگاهی دادن ممکن نباشد، باید اقدامات بعدی را انجام داد. مثلاً به کسی که مالش ربوده شده اطلاع دهد که فلانی اموال تو را دزدیده است و یا این‌جریان را به پلیس اطلاع دهد.

اکنون شما می‌توانید این نتیجه را بگیرید که در برخورد با شخص متجاوز چه وظیفه‌ای داریم:

آنکه شخص را از گناه باز داریم و تا آنجا که ممکن است اسرار او فاش نشود و آبرویش نرود.

آنکه درباره کیفر و مجازات شخص متجاوز، نباید عجله کرد و یا خودسرانه عمل کنیم.

آری،
کسی که در جامعه
گناه می‌کند، همه مردم
باید او را راهنمایی کنند؛ در
غیر این صورت، گناه او رواج
پیدا می‌کند و به همگان
آسیب می‌رساند.



فرمود:

کار خوب را هرکس انجام دهد، خوب است و اگر از تو سرزند، بهتر است؛ چون تو به ما نسبت داری؛ و کار زشت را هرکس انجام دهد، بد است، و اگر تو انجام دهی بدتر است؛ بدان جهت که به ما نسبت داری.

البته شقرانی با امام هادی - علیه‌السلام - قوم و خویش نبود، بلکه پدر او از غلامان آزادشده آن حضرت بود. با این حال، حضرت به او شخصیت داد و فرمود: تو با ما نسبت داری. این تذکر غیرمستقیم باعث توبه شقرانی شد و از آن پس، تا آخر عمر لب به شراب آلوده نکرد.

وظیفه ما در مقابل تجاوز به حقوق دیگران

نیمه‌شب بود و هوای گرم تابستان باعث شده بود صادق که نوجوانی ۱۵ ساله بود به‌همراه خانواده‌اش در پشت بام منزل استراحت کند. تا آن لحظه خواب به چشمان صادق نیامده بود. او در فکر مسابقه فوتبال که بنا بود عصر روز بعد بین نوجوانان روستای پایین و روستای بالا انجام شود: آیا یاران او می‌توانند در بازی خوب ظاهر شوند؟ آیا تمرینات روزهای گذشته توانسته است آمادگی لازم ... در این هنگام حادثه‌ای اتفاق افتاد که رشته افکار صادق را پاره کرد و قضیه فوتبال را فراموش کرد. قضیه از این قرار بود که سروصدای مختصری از خانه همسایه به گوش می‌رسید. صادق مطمئن بود که این سروصدا مربوط به حاج رمضان، همسایه دیواره‌دیوار او نیست؛ چون چندی پیش، حاج رمضان و خانواده‌اش به مشهد

امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه همگانی

شخصی که تصمیم داشت از یک شهر بندری به شهر دیگر سفر کند، سوار کشتی شد. با دور شدن کشتی از بندر حادثه‌ای عجیب درون کشتی رخ داد؛ اتفاقی که همه مسافران کشتی را مضطرب کرد. جریان از این قرار بود که: مردی دچار افسردگی روحی و ناراحتی روانی بود، چکش و میخ بزرگی در دست گرفت و تصمیم داشت با ضربات چکش، کشتی را سوراخ کند! حادثه‌ای که اگر اتفاق می‌افتاد، همه مسافران را سرنگون می‌کرد و آنان را به قعر دریا می‌فرستاد. همه مسافران به او اعتراض کردند: این چه کاری است می‌کنی! تو با این کار، همگان را غرق می‌کنی! اما با پاسخ عجیب او روبه‌رو شدند. مرد روانی در جواب گفت: من فقط جایگاه خویش را سوراخ می‌کنم و این قضیه به دیگران مربوط نیست!

آن مرد برکار خویش اصرار داشت و گفت‌وگوی مردم با او به جایی نرسید. مردم به‌ناچار، پلیس گشتی را خبر کردند و مرد متخلف را دستگیر و دستبند به دست بردند. آری، کسی که در جامعه گناه می‌کند، همه مردم باید او را راهنمایی کنند؛ در غیر این صورت، گناه او رواج پیدا می‌کند و به همگان آسیب می‌رساند. اکنون شما به این پرسش پاسخ دهید: آیا فرد گناهکار می‌تواند بگوید: گناه من به تو ربطی ندارد؟

رفتار غیراخلاقی پنهان

رفتار غیراخلاقی یا نادرست دو گونه است:

۱. رفتار غیراخلاقی پنهان (مخفی): مانند کسی که در خانه خود و به‌دور از چشم مردم شراب می‌نوشد، یا از نوارها و فیلم‌های مبتذل استفاده می‌کند.

۲. رفتار غیراخلاقی آشکار: مانند کسی که مردم‌آزاری می‌کند، یا در حضور مردم روزه‌خواری می‌کند، و یا کسی که حجابش را رعایت نمی‌کند و در حضور مردم، مو و بدن خویش را نمی‌پوشاند.

دوستان! به نظر شما در مقابل گناهانی که به‌صورت مخفیانه انجام می‌شود چه باید کرد؟ چون از یک طرف در نظام اسلامی، همه اعضای جامعه، باید بر رفتار یکدیگر نظارت داشته باشند، و از طرف دیگر، کار غیراخلاقی که فردی انجام داده است، پنهان و دور از نگاه دیگران است و هیچ‌گاه راضی نیست کسی از عمل او آگاه شود و ما باید آبروی او نریزیم.

در پاسخ می‌گوییم: نجات او از گناه و فساد، اهمیت زیادی دارد و به بهانه حفظ اسرار و آبروی او نمی‌توان بی‌تفاوت بود. باید دست او را گرفت و از سقوط نجاتش داد؛ ولی تا آنجا که ممکن است آبرویش حفظ شود، تا او خجالت‌زده و شرمسار نشود.

امام هادی - علیه‌السلام - اطلاع پیدا کرده بود که فردی به نام «شقرانی» شراب می‌نوشد و گرفتار گناه بزرگی شده است. اما حضرت هیچ‌گاه گناه او را به رخ او نکشید تا شرمسار شود. بدون اینکه از شراخیواری او سخن بگوید

پی‌نوشت‌ها:

۱. جواد محدثی، راه رشد، ص ۶۵، از بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۹

۲. راه رشد، ص ۶۵